

آدرس

مجموعه شعر

مہرداد عارفانے



نشره‌ها

طرح جلد
کوره های آدم سوزی آشویتس

آدرس

مجموعه شعر

مہر داد عارفانے

۱۳۹۳

فهرست

۵۲	بازی	۵	آدرس
۵۴	لباس کار	۷	دگرديسی
۵۵	بعد از کار	۸	روزی که می آید
۵۶	کارگر ۲	۹	آزادی
۵۷	مغازه خیاطی	۱۰	کارگر
۵۹	ایستگاه بزرگ	۱۱	چه کار کنیم
۶۰	این هم شد آدرس؟	۱۲	کارخانه چوب بری
۶۲	لوتو	۱۳	مونالیزا
۶۳	بهشت	۱۷	عاشقانه ای در جهنم
۶۴	کتاب های آسمانی	۲۰	این صندلی
۶۵	شعرهایی که من نمی فهمم	۲۲	پرچم
۶۷	هیولا	۲۳	روزی که خد مهربان بود
۶۹	حقوق بشر	۲۵	مرگ بر خدا
۷۰	زمین	۲۸	هولوکاست
۷۱	تاکسی تلفنی	۳۱	شمعدانی در پوتین
۷۲	تمرین	۳۲	دوستت دارم دل می خواهد
۷۳	چقدر بدهم بروید	۳۳	دروغ و راست
۷۴	بیا	۳۵	شهری که نیست
۷۶	آدرس من	۳۷	ناتو
۷۷	اینجا چه می کنم؟	۳۸	مغز خر که نخورده ام
۸۰	تلفن به ایران	۳۹	وقتی که آدم بودم
۸۲	اون دنیا	۴۱	سوت
		۴۲	بیگاه
		۴۳	این هم شد زندگی؟
		۴۴	مهاجر
		۴۵	کما
		۴۷	قو
		۵۰	در ساعتی که نیست
		۵۱	پاپیون

آدرس

چمدان نمی خواهد بیاوری
از هواپیما که پیاده شدی صاف بیا میدان آزادی
به تاکسی بگو تو را بیاورد خیابان فریدون فرخزاد
میدان علی صارمی مترو هست
از پله ها پایین بیا
خط قرمز را بگیر
ایستگاه ستار بهشتی پیاده شو
از پله ها بیا بالا
حالا در خیابان کیانوش آسا هستی
توی باران قدم بزن
می رسی به میدان فرزاد کمانگر
پارک ستاره ها درخت های سرسبزی دارد
لب روی لب ، دو مجسمه می بینی
یکی سهراب
دیگری ندا
کمی قدم بزن
آن سوی پارک
خیابان محبوبه آشتیانی
یک میدان هست

یقه ی پالتوات را بالا بکش
من با چروک های پیشانی
چشم هایی پر از گریه
به یک تیر برق تکیه داده ام
نگران
که گم نشوی.

دگر دیسه

توی کوره ی آدم سوزی عاشق شدم
برهنه بودیم و نگران
پیش از این همدیگر را ندیده بودیم
همانطور که عشق بازی می کردیم
بازو هامان در هم کباب شد
دست هایش را اتم به اتم سفت گرفته ام
موها که سوخت
صابون شدیم
و روی پوست و سینه ی سربازان
غلت زدیم و از سیفون
رفتیم در کانال
بعد
باهم از ریشه های یک درخت بالا رفتیم و از شاخه ها زدیم توی
برگ
تبخیر شدیم و
رفتیم آن بالا ابر شدیم
حالا هی می رویم این طرف
هی می رویم آن طرف

روزی که مے آید

روزی که لب هایت را روی لب هایم فشار دهی
پاسبان ها بینند و خودشان را به ندیدن بزنند
بغل کردن تو در مترو آسان باشد
من سیگارم را زیر پا له نکنم
تف نیندازم در خیابان
ساحل تمیز باشد
رودخانه ها ، جنگل ها
برمی گردم
می روم دنبال کار
توی اولین شهرداری
سپور می شوم

آزادی

آزادی
فاصله ای ست بین سقوط یک دولت
تا تشکیل دولت موقت

کارگر

شرکت های بیمه بی رحمند
بی رحم مثل مار
وقتی خیره می شوند در چشم
بی رحم مثل تعطیلات آخر هفته
ساعات اجباری کار
شوخی های رکیک و سیگارهای بی فیلتر
هر کجای جهان بروی
استکان های چای پر از غبار کار
طعم آهن می دهد فنجان های قهوه
خیالبافی های بلندی دارند
هر هفته لوتو می خرنند و شماره ها بازی شان گرفته
برنده نمی شوند
سیگار زیر پا له می شود
تف می کنند روی زمین
با شکم های باد کرده از آبجو
توی ستاره ها آروغ می زنند.

چه کار کنیم؟

چطور نگذاریم آن ها را اعدام کنند؟
مگر ما مرد شش میلیون دلاری هستیم؟
نصفه شب ریاست پارلمان اروپا را چطور از دیسکو بکشم بیرون؟
این سناتور مثل خرس خوابیده
این وقت شب فاکس بزنم
بگویم چه کار بکند؟
چراغ های کازینو لامپ های صورتی دارد
حقوق بشر کیلویی چند؟
بعد آنها که می روند تماشا چه کنند؟
تکلیف خبرنگارها چه می شود؟
بچه ها قبل از مدرسه چه کار کنند؟
ما کجا نچ نچ کنیم؟
شما توی قهوه خانه ، تاکسی ، چه بگویید غیر از هوای آلوده و
ترافیک؟
بعد از مراسم کله پاچه می چسبد
خلاصه دور هم هستیم و چند طناب و یک جرثقیل
داریم کم کم با هم فامیل می شویم.

کارخانه چوب بری

درخت نمی داند
چرا نباید راه برود
و ترها و کامیون ها کمک می کنند
تا پوست کنده شود
در کارخانه ی چوب بری
الواری هستم که می رود به سمت تیغ
دندانه ها و صدای موتور ها
خاک اره های پوست
بوی تند گازوئیل
پنجره یا میز فرقی نمی کند
هر چه بشوم دیگر درخت نمی شوم
قد نمی کشم
می کشم؟
آیا شما می دانید؟

مونالیزا

زنی که توی تابلو خنده اش نیمه تمام سانسور شد
در شبهای لوور قهقهه می زند
موزه که تعطیل می شود
از تابلو می آید پایین
جلد مشمایی اش را صاف می کند
نگهبان ها روی پله ها سیگار توی دست
تکان نمی خورند
خاطره ای دور از شب های خیلی دور
چیزی شبیه ایستادن کنار میله ها
خیره شدن در مهتاب ، بالای برجک دیده بان
بیدار می شود
ما چقدر سیگار می کشیدیم
وقتی داوینچی نبود
و ۵ صبح دختری هجده ساله
با سوزش ران ها و بکارت دریده شده
از درهای آهنی به سمت کیسه های شن می رفت
پوکه ها اسلوموشن شد

کار هرشب ماست
چیزی توقف می کند !
نه ماشینی می گذرد
نه پرنده ای آواز می خواند
نه نئون ها چشمک می زنند
حتی رودخانه ی سن ، ماهی های بی تحرکی دارد
که در آب راکد شبیه نقاشی های آبستره شده اند
در نور ریخته از چراغ های برق
حالا
بازی های دست آغاز می شود
همیشه می آید در اولین پارکینگ
تنها اوست که می تواند از درهای شیشه ای و آجرها بگذرد
این بوسه های طولانی برای من سخت است
کم می آورم نفس
باید حفظ آبرو کنم
زندگی در تابلو ، سنگینی بار زمان را بر دوش می کشد
اما پیر نمی شود
بعد ، پاریس را با دوچرخه در باران رکاب می زنیم
همیشه جلو می زند
لابلای ماشین های بی حرکت
پلیس راهنمایی با دست های باز
سوت روی لب

تکان نمی خورد
باران رفیق من است
یک سوسالیست واقعی
بی دریغ می بارد
ای کاش می توانستم دانه هایش را بشمرم

o

در زمان ناشناس با هم یکی شده ایم
من ، باران ، دوچرخه ، مونالیزا
صدای خنده های ما دیوانه است
هر چه می گویم برگرد ، رقصش گرفته است
کافی است یکی اشتباه کند
برود از از خیلی روزهای پیش از این
خاطره ای ، چیزی چه می دانم یک ویترای
یا گلهای چینی پرداخته شده با خمیر نان در سلول را بیاورد توی
ذهن

آن وقت پلیس سوت خواهد زد
ویترای روی اسفالت خواهد شکست
و چهره ی سیاه و سپید چه گوارا
تکه تکه می شود
دستش که پایین بیاید
موتورها خیز می گیرند و صدای ما گم می شود

و پژواکِ آوازهای پارتیزان هایِ فرانسه
دور خواهد شد از سرودِ یک جنگل ستاره
باید حفظ آبرو کنم
بعد از تمام بوسه ها
خیس از ریزش های نرم بهار
پیش از رسیدن سپیده دم روی پله های لوور بنشینم
حالا فردا صبح است
فلاش روی فلاش
مونالیزا خسته از شبگردی
با چشم های بی تحرک در قاب شیشه ای نشسته است
نمی دانم او به آدم ها نگاه می کند و لبخند می زند
یا آدم ها به او .

عاشقانه ای درجهنم

حمام قدیمی شهر
طاق های بلندی دارد و شیشه های شکسته
با آن که به جای آن مسجد ساخته اند
پر از سینه های برهنه ی حاج خانم هاست
چل طاس و بوی حنا
صابون گلنار و صدای آب
آخ اگر به مادرم نگویند
این بچه بزرگ شده است
○

امام زاده شیر علی
درختی دارد بزرگ
شاخه اش را که بشکنی
دستت قرمز می شود
دخترهای پانزده ساله ای پشت دیوار چادرها
که سینه بر ضریح می ساینند
آخ اگر یکی عاشقم بشود
○

پنجره ی مدرسه پرده ای از باران دارد و دریا

زنگ که می خورد
دبیرستان شاهدخت
نمی داند دارد بنت الهدی می شود
این همکلاسی ، یواشکی سیگار می کشد
می گوید عاشق خانم معلم است
بلوک های سیمانی و صدای اذان
آخ اگر دختری با کلاسور بیاید در کوچه ی بعدی
○

این خیابان ناگهان بدون مجسمه
تمام آدم ها مشت شده اند
گل یا پوچ فرقی نمی کند
سلول هم که می دانی
یک پتو هست و یک درب آهنی
چند میله در پنجره
مهتاب فاحشه ای که بالای برجک سیگار می کشد توی ابر
آخ اگر می توانستم مثل سینمای هالیوود تونل بزخم
○

دخترهای جنگ ، دخترهای افغان
من با کاپشنی بلند و سوراخ از ترکش ها
با سیگاری در دست تکیه داده ام به باجه ی تلفن
به جای مرا ببوس سرودهای شیلی را می خوانم
سرم گرم است با ستاره ی چه گوارا

آخ اگر می شد بوسیدن بلد بودم
مثل سربازی که از جنگ برگشته است
با شهوت ناتمام سنگر های هذیان
در حیات خلوتِ دختر همسایه می ریختم
○

باید به کلاس رقص بروم
و بوسیدن را که هیچگاه یاد نگرفته ام
تمرین کنم
باید لب هایم را آموزش چریکی بدهم
ریشم را هر روز اصلاح
آن قدر جوان بشوم
تا وقتی که برق می رود
توی تاریکی
قادر باشم
با دختری برقصم
که با موهای بافته شده اش
می شود از دیوارهای پادگان بالا رفت
آخ اگر سی سال برگردم عقب

این صندله فقط برای ایستادن است

وقتی کسی را به درخت می بندند و تیرباران می کنند
می توانی ببینی چندی بعد درخت خودکشی کرده است
اگر با طناب باشد
شاخه اش خشک می شود
حتی جرثقیل
بازوهایش خراب و باید برود تعمیرگاه
فقط روی داربست ها و میله های بلند چراغ های برق می شود
بزرگ انتخابات بعدی را کوبید
روی آن صندلی که از زیر پا می کشند
هیچ کس نخواهد نشست
این صندلی فقط برای ایستادن است
پیش از آن که طناب کشیده شود
سینمای دور تند زندگی
مثل فیلم های چارلی چاپلین
زیر چشم بند سیاه به سرعت می گذرد
پیش از آن که جوخه چمپاتمه بزند
چند ثانیه قبل از فرمان آتش
می توانی به دانه های انار فکر بکنی

به بوی تند گلپر
طعم تلخ زیتون
چیزی شبیه طعم تمشک
دندان ها را پر از آب می کند
اگر بتوانی لبخند بزنی :
برنده ای.

پرچم

اصلن آن روزها شیر یک طور دیگر بود
سبزی و سپیدی و سرخی پرچم این طوری نبود
یک سرخ دیگر بود
سبزش چه جوری بگویم
این سبز نبود
خیلی سپیدی اش فرق داشت
مخصوصن وقتی عمو حسن
پرچم ها را می آورد از شیر و خورشید سرخ
و برای پسرعموها زیر شلوار می دوخت زن عمو
حتی صدای چرخ خیاطی سینگر یک طور دیگر بود
قبول اوکی
ما نسل سوخته ایم و شما نسل پدر سوخته اید
حالا با این خرچنگ افتاده در پرچم چه کنیم؟
ها؟
چه کنیم؟

روزی که خدا مهربان بود

روزی که خدا مهربان بود
آدم بلد نبود حرف بزند
انسان نئاندرتال بدون قرآن آدم تر بود و
خیلی حوا می شناسم من
که بهتر از ونگوگ روی دیوارهای غار نقاشی کشیده اند
اصلن پنداری نبود که نیک باشد و
هرچه رفتار همان است که بود
نه موسی و نه انجیل
ابن سینا هم نبود
همخوابگی در نور مشعل ها و دیوارهای سیاه
همخوابگی در رعد و برق و باران های تند
همه چیز بوی هیزم گرفته بود و نخستین کباب
روی آتش نخست
جشن پایان تکامل تن بود
ابوریحان بیرونی کیلویی چند؟
من تاریخم از ریاضی ضعیف تر است
فقط بدم تا ده بشمارم

بیست زیاد است زیاد
اما می دانم : ۱ شکل عاشقانه ی باران و
سوسیالیسم اعداد است
خوب اگر نگاه کنی
هنوز شر شر می کند
باران ، ارتش آزادی فرشته هاست
درخت هنوز توی باد حرفش همان است که بود
همه چیز می چیزد
و

لهجه ی گنجشک ها در تمام دنیا یکی ست
آخ اگر مرگ نبود
زندگی بیرحمانه می مرگید
آخ اگر مرگ نبود
کجا توی غار بلند می شدم
توی انبوهی یه ریش هایم دندان های زردم را نشان هوا می دادم
یعنی این که عزیزم
تمامش خواب بود
نترس
بغلم کن
بخواب

مرگ بر خدا

برای خاورمیانه
فلسطین و اسرائیل
مرگ بر خدا
برای تمام گریه ها
بغض ها ، اشک ها ، عروسک های تکه پاره
برای زمین رها شده
مرگ بر خدا
برای کودکان قتل عام شده
سرهای بریده
خون های ریخته در خیابان ها
مرگ بر خدا
با هر درختی که باید کاشت
با هر پرنده ای که از قفس آزاد می شود
حتی برای همین مگس که از پنجره بیرونش می کنم
و نمی کشم
مرگ بر خدا
روی تمام گلدسته ها

مرگ بر خدا
برای تمام کودکان کار
وقتی از کنار میوه فروشی رد می شوند از کنار انار
و آب دهان با طعم سیب فرو می برند
مرگ بر خدا
برای طعم خوب نان
بازی گل یا پوچ در زندان در شب قبل از اعدام
برای آن که ماه فاحشه زیبا شود
وقتی تو را می بوسم در پیاده رو
پلیس ها خنده کنند
برای یک قاچ هندوانه در تابستان عاشق
اعتماد گوزنها و
اهلی شدن آدم ها
ریختن ترس پلنگ از چراغ های شهر
بازی در زمین چمن
عطر خوب چای
بوی پرتقال
مرگ بر خدا
برای پنچ به علاوه ی یک
معادن الماس در کنگو
برای پالایشگاه آبادان
کرکوک سرگردان و

قونیه
برای برج های در هم کوفته ی بغداد
کشته های جنگ
مرگ بر خدا
یک نفر یک گندمزار به من نشان بدهد
بروم
بروم با یک ساقه ی علف در دندان
دراز بکشم
با کلاه رفیق چه گوارا
مثل اسکل ها به آسمان آبی و صلح نگاه کنم.

هولوکاست

همچنان که روزنامه را ورق می‌زنم
و در استخر اسید سولفوریک آب میوه می‌نوشم
خبرگزاری ایلنا، اتاق گاز را پیشنهاد می‌دهد
اتاق بخارهای سوزان
توده های موج آهک در اتاق
کوره های تربلینکا در کرج
داخائو در زاهدان
بوی تند گوشت سوخته می‌دهد کهریزک
این خبرگزاری اضافه کرد :
از چربی ها صابون گرفته شد
به گزارش خبرگزاری ایسنا
مردم هم خوب استقبال کرده اند
تقریبین تمام صبح ها
بازیگر فیلمی مستند بوده اند در میدان
اینجا تهران است ، رادیو آشویتس
صدای ما را از تپه های اوین می شنوید
هوای تهران امروز هم خون گریه می کند

ارواح کشته ها توده های ابرهای باران زا شده اند
طوفانی با رگبارهای پی در پی در راه است
روزنامه همشهری راه حل نهایی را
عقیم کردن مردان و بریدن پستان ها می داند
و روزنامه های خارج از کشور
در دادگاه نورنبرگ
پس از چانه زنی ها
قهوه نوشی ها ، کراوات بندی ها ، آبجو زدن ها
گفتند : توده ها بیمار شده اند
به گزارش بی بی سی :
دادگاه نورنبرگ کشک است
صدای آمریکا
بعد از آگهی
بعد از داروی افزایش حجم
بعد از صابون چربی
کودکان کرم پودر شده
گزارش کوتاهی از اردوگاه یارنوآک
در کهریزک
موسیقی یه ملایم نی ، سنتور
به راکس هاورن اشاره کرد
و پس از پخش اذان
به افق لندن

برای تغییر رنگ چشم
مواد شیمیایی درون چشم کودکان تزریق شد
و در خیابانی بالاتر از ولی عصر در انستیتوی کایزر ویلهلم
اوتمار فون فرشوئر
هر چه لوله آزمایشگاه بود را شکست
اینجا تهران است
یکی از ماه های ۱۹۴۲
همان ۱۳۹۲ خودمان
و در تمام خیابان ها چراغ ها قرمز شده اند .

شمعدانے دریوتین

شما گل های شمعدانی را در پوتین کاشته بودید
گفتیم گلدان باید عوض شود
بعد فهمیدیم باید بخندیم، خندیدیم
آنقدر خندیدیم در نیمه شب
که همسایه در را زد گفت : کمی آرامتر ، لطفن
بچه ها خوابند و صبح می رویم سر کار
ما خوب هستیم، حاملان بهتر
و از این سوراخ مسدود در دیوار
به مناظر روشنی خیره شده ایم
که بوی سال های بعد از جنگ جهانی دوم را می دهد
و چمدان هایی را در ذهن جابجا می کنیم
که پر از نامه های عاشقانه ی سربازهای مرده است
هر جا قطاری سوت می کشد
حتمن یک نفر در کوپه ای
سرگرم نوشتن شعری عاشقانه است
بد یا خوب فرقی نمی کند
مهم این است که نوشته شود

دوستت دارم دل مے خواهد

چشم های براقم گواهی می دهد فقط جنگلی نبوده ام
می شود از عکس های سیاه و سپید
بوی دختران رشت را از کتاب خاطرات جنگل بیرون کشید
عطر پارچه ی تازه چیت می پیچد در ایوان چوبی
و ریشه های پیاز در تابستانی دور
تاب می خورند در بالاخانه ی چوبی
چقدر در لندن مه گرفته گریه کنم؟
خیابان های پاریس کوچکنند
کوچکتر از خطوط مالرو در فومن
یک کوچه از سیاهکل را طاق نمی زنم با تمام نیویورک
چقدر ضجه کنم در فرانکفورت دهاتی
من کجا و شعرهای عاشقانه کجا؟
دوستت دارم : دل می خواهد
چیزی بین این همه چیز در تاریکی دارد برق می زند .

دروغ و راست

هر بار که تعریف می کنم
چیزی از ذهن به آن اضافه می شود
بی آن که اتفاق دیگری افتاده باشد
در میدان های مین خودم را لوس می کنم
قصه ها کش می آیند مثل چروک های صورت ام
طوری شده ام
یک طورهایی که نمی دانم چه طوری بگویم
دروغ و راست قاطی
جدا نمی شود
مدتی هست به سواحل اسپانیا فکر می کنم
و محکوم کردن اعدام
به جزیره ای در یونان
به آزادی زندانی های سیاسی
به یک قایق بزرگ در سواحل قبرس
به رژه ی نردبان ها در جشنواره ی کن
گاهی که از کنار کمپ اشغالی افغان ها می گذرم
پاکت سیگارم خالی می شود

رفقای اتیوپی

بدون برق

آبگرمگن را چه طوری روشن کنند؟

با شکم های برآمده در تاریکی

سالن های کلیسای متروک

سقف های بلندی دارد

که انعکاس صدا هر طور آواز بخوانی :

می شود جنون قشنگ

ولی

من به یک هتل در جزایر قناری فکر می کنم

و به کرم های ضد آفتاب و طراوت پوست

سنگسار دختری در پاکستان دو ساعت غمگینم می کند

یک امضاء کافی است

برای همین همیشه مات می شوم

توی شیشه های مترو و تونل های سیاه

کسی که نمی داند کجا باید سوار شود

و کی پیاده شود آدم نیست

هست؟

شهری که نیست

وقتی من آنجا نباشم
آنجایی وجود ندارد که باشد
دارد؟
نگفتم!
دیدم نامه ها برگشت می خورد
مادرم : ادای مادرم را در می آورد
هر وقت دروغ کم بیاورد راست می گوید
از کدام شهر حرف می زنی
چیزی توی نقشه نیست
که پانزده سالگی ام بدود روی پل
و سینمای نبرد صیادان و سربازها باشد
و ماهی آزاد ریخته در تور و خزه
دوان دوان بر قلوه های سنگ پیچ و تابش بگیرد
برود بازار و
دهانش باز دراز بکشد کنار رفقا
جنگ جهانی دوم در رودخانه ی کوچک شهر
ای کاش آدرسی داشتم

شماره تلفنی
خواهری ، برادری
کسی
قومی
چه می دانم حتی یک همشهری
گلی لابلای آهن ها تاب می خورد
ای کاش قطار تهران مشهد بود.

ناتو

از جاده های منتهی به ناتو
بوی خردل در مزارع آفتابگردان پیچیده است
حلبچه ای در شعرم گریه می کند
هوا شناسی می گوید باران است

مغز خر که نخورده ام

دریایی که آب ندارد و
ماهی ندارد و
قایق ندارد و
ماهیگیر ندارد و
ساحل ندارد و
گوش ماهی ندارد و
موج ندارد و
کف نمی کند در غروب و صبح
کجایش دریاست ؟
با دختر همسایه که نمی شود بروم روی نمک قدم بزنم
توی شن باد لب بگیرم
سنگریزه کجای آب پرتاب کنم؟
می شود؟
شیرجه بروم با سر خورده ام توی سنگ های خشکیده با خزه
مغز خر که نخورده ام
شما خورده اید؟

وقتی که آدم بودم

دختر همسایه و صدای ضبط دوکاسته در ایوان
موهای ریخته روی حوض
ریش تراش و تیغ دو سوسمار پدر
حیاط خلوت
یک نخ سیگار شیراز که دزدیده ام از پاکت پدر بزرگ
یک فیلم با دو بلیط در سینما ایران
تخمه ی ژاپنی
تیر اندازی با تفنگ بادی
ترقه های روی تخته
بوی خوب پشمک
عطر آلبالو
پیچیدن گلپر در پیاده روی جمعه
پیش از قصه های مجید
قبل از دراز شدن دماغ پینوکیو
بعد از والت دیسنی
خیابان های خلوت
مراد برقی

خانه به دوش
تلویزیون آر تی آی
همسایه ها
خواب در پشه بند
وقتی که آدم بودم
سیاسی نبودم
شاعر نبودم
من بودم .

سوت

سوت زدن در خیابانی که
پلیس روی موتور سیکلت خسته است
سیگار می کشد
سوت زدن در کوچه ای که سگ ها
صبح با تفنگ ساچمه ای کور می شوند و شهید
سوت زدن کنار داروخانه ای تعطیل
بارانی که می بارد نمی داند که نامش باران است

بیگاه

سنتور خاک آلود
چیزی به دف می گوید
دایره زنگی سر تکان می دهد
ترومپت آهی بلند :
سه تارها کشته داده ایم
تیغ ، زخمه ی خوبی نبود
شمشیر روی ویولون
ناخن های تیز ، تنبک را درید
کسی نمی داند نی چه شد؟!
از پله های زیر زمین بروم بالا
غبار از نت های اصفهان بردارم
سه گاه را که بیگاه است تازه کنم
بریزم توی شور
از بیات ترک بپریم در میدان
آفتاب بزند توی چشم ها و
دست روی پیشانی
عکس پشت عکس .

این هم شد زندگی؟

گفتی:

پوشال رو با دندون بچسبونم به دیوار ؟
شبانہ چسبوندم
ولی تخم های تو امنیت می خواهند
نمی خواهند؟
به ایوان و پنجره مشکوکم
اعتماد نمی کنم
هر بار که می آید و روی ایوان سیگار می کشد
بالهایم را جمع
پرهایم عصبی
خودم را شکل کیوتر
بق بقو می کنم
این لانه کوچک است
چنگال های تیز و منقارم را چه کنم؟
سر توی شهبال ها فرو برده ام
بروم مثل کلاغ برایت غذا بیاورم!؟
این هم شد زندگی!؟

مهاجر

مهاجر چه می فهمد سوت زدن در تبعید چه حالی دارد؟
مخصوصن اگر یکشنبه
جای جمعه باران بیارد

ک

روزی که پاسبان ها عصبانی شدند
مشد صادق گفت:
بی ادبی می خواد کامونیستی بشه
بعد بیلش را رها کرد و کلنگ توی گل
چای را فوت و قند
دهاتی ها دویدند با کوزه ها و ماست ها
بازار پر از انار شکسته و سیب
تمام خیابان بوی تمشک گرفت و
خیلی شیشه شکست
فریدون فروغی در ایوان و تابستان می خواند
دیگه این قوزک پا یاری یه رفتن نداره
من بدون سیبل و ریش
با دمپایی ابری
رفتم نوار را عوض بکنم
دیدم قد کشیده ام
رفتم حرفی بزnm
مشد صادق مرده بود

دستم را فشار دادم ضبط روشن شود
چروک افتاد روی پیشانی پدر
مادر بزرگ روی پله ها غیث زد
من هم دیگر آنجا نمانده ام
ضبط سونی
لپ تاپ شد توی دستم
باید به همه جواب پس بدهم اینجا :
خدا مشد صادق را بیامرزد
نمی دانم توی برزخ گیر کرده ام
مرد ه ام
روی پل صراط هستم؟
کسی نیست توی صورتم کشیده بزند
شاید در بیمارستانی
روی تخت خوابی
زیر چادر اکسیژن در کُما باشم!؟

ق

توی قیر شنا کردم
در اقیانوس آسفالت
برای یک گام گرفتن
یک سینه جلو دادن
یک گردن کشیدن
یک پا عقب بردن
باید ساعت ها در چسبندگی های سیاه و رنگ های منتشر در باران
و نفت
منشورهای نورِ ریخته بر روغن های سوخته شنا می کردم
درگیر با نفت فرو رفته ام تا گردن
تابستان های خیلی دور که پرتقال بوی پرتقال می داد و
نارنج لعنت افتاده روی خاک نبود و
برادرم ریش نداشت
مادر بدون روسری زیبا تر بود
گفتم:
من آدم نیستم
قو هستم

هر چه بالهایم را نشان دادم
گفتند انگشت است
پاهای پرده ای ام را توی کفش پنهان کردم
زیر بالهایم درد می کرد
شنا کنان از چراغ قرمز رد شدم
پاروی بال هایم را در سنگریزه های شل شده در قیر می کشیدم
ملوانی سفید
دزدی دریایی با لباس های چرک
نه
من قو بودم
برای همین ، طور دیگری حرف زدم
اصلن برای بوسیدن مناسب نبودم
خیلی تمیز که می شدم :
دستی روی گردنم می کشیدی اگر
میل شهوتناکی در کمرگاهم می پیچید
گاهی در تقلای خودم می عقابیدم
ولی من فقط یک قو بودم
مثل عادتی قدیمی هنوز گردن دراز می کنم
تغییر جنسیت دادم : آدم شدم
تمام عمل ها موفق بود
از بیمارستان دویدم سمت مترو

پله های برقی
یکی رفت سمت شرق
یکی بالا آمد سمت غرب
تا بخواهی بوق
تمب کوچک توی آب
رفتم رویش ایستادم
کنار ابومسی بال هایم را نداشتم که باز کنم
همش اشتباه می کنم
همش اشتباه
جوی آب خیابانی پر از زباله نه ماهی دارد
نه می شود به قویم در آن
من
فقط دیوانه ای هستم که دیگر قو نیست
انگار هیچ وقت نبوده است.

در ساعتی که نیست

در ساعتی که نیست می آید
در هفته ای بیرون از تمام ماه ها
می شود یواشکی کنارش نشست
خیره توی پنجره
بازی های انگشت و دست ، باید از جایی آغاز شود
وگرنه بعد از این همه سال
در نخستین ایستگاه پیاده می شدم
بدون لب بوسه های ما دیوانه است
موهای بی رنگش
ریخته روی صندلی
هی از سینه هایش رد می شوم
می افتم توی گونه هاش
سرم محکم می خورد به پنجره
بعد :
باید پا در شهری بگذارم که لال است
آهسته شوم
در ساعتی که روی عقربه ندارد

پایون

استیو مک کوئین با داستین هافمن
حق کپی رایت من را خورده اند
باور نمی کنید؟
بیایید توی این جزیره ای که هستم
دو تا صندلی هست
دو فنجان قهوه
یک میز
و نقشه ی قدیمی یه فرار
تف به گور بابای آنری شاریر
با این رمان نوشتنش
پایون!
هاها

بازی

بازی های ماهرانه ای دارد چشم
ابروها باید آرام باشند و پلک به آرامی باز شود، بسته شود
سخت است این بازی
با حقوق پناهندگی
ریختن تمام زندگی در کازینوی لاس وگاس
دل می خواهد
گاهی:
سرانگشت ها با دندان گزیده می شوند
گاهی لب ها ، زبان
خلاصه:
تمامش به دندان ختم می شود
بر خلاف تمامی رشته های اعصاب
باید صورت را میزان کنی
چین و شکن ها را صاف
این نقاب
هیچ پوستی بر گونه ها نمی کشد
همینطوری هم بروم هالووین

از ترس زهره ترک می شوید
من کسی هستم
شبیه مهرداد عارفانی
گرفتار فرشته های شری
که جن های مهربان شعرهای ناسروده اند

لباس کار

هر چه کراوات می زنم
زشت تر می شوم
بوی چکش و مهره و پیچ می دهم
بوی تند روغن صنعتی
با لباس کار
کار سیاه
نمی شود رفت مجلس سنا
حقوق بشر کیلویی چند؟
پاهایم را اگر در بیاورم از کفش:
بوی گند می گیرد تمام پارلمان اروپا را

بعد از کار

بعد از کار روزانه
فقط یک استکان چای داغ
لب هایی که در رعد و برق
پنجره را نیمه باز بگذارد
زمستان باشد و
من اشتباه کنم پوستش را با تابستان

کارگر

خشن ترین دست ها
زیباترین چیزها را پرداخت کرده اند
مثل انقلاب
تحویل می دهند و می روند
ساعت استراحت
تمامشان شبیه به هم هندوانه می خورند و چای

مغازه ی خیاطے

مغازه ی خیاطی آقای بیانی
خیلی دور است
قبل از تمام پانزده سالگی ها
در خیابانی که دو سمتش تاج با ریسمان بسته است
باجه ی تلفن
عینک درشت و صدای چرخ
اتوی زغالی
بخار پشت ویتترین
از این سمت می شود دید
از آن طرف نمی شود
پدرم روی صندلی لب هایش تند و تند
دست در هوا می چرخاند
صدایش از شیشه ها نمی رسد
نه این که صدا نباشد
نه
صدا و تصویر از هم جدا
لب ها عقب افتاده اند

دارد چیزی را توضیح می دهد که حالا هست
بین ما چهل سال فاصله
سنم بیشتر از پدرم
هر چه مادرم میگوید برو
پدرت دیر کرده برو
نمی روم که نمی روم
تازه
اگر بروم
موهایم سفید
با چروک روی پوست چه کنم؟
آن ها برای اینکه درب را باز کنند و از مغازه بیرون بیایند!
چراغ را خاموش و کرکره را پایین دهند!
سیگاری روشن و در پیاده رو خداحافظی کنند!
باید از فیلم سیاه سفید
تکان بخورند
دستگیره را بچرخانند و رنگی شوند
آنها گیر کرده اند در ساعتی که روی دیوار
نیمه شبی از شب های خیلی دورتر از ۱۳۵۷
تکان نمی خورد

ایستگاه بزرگ

توی مترو : با آکاردئون ، بتهوون می زند دختر رومانیایی
من با هدفون :
پنجاه سال موسیقی ایران گوش می دهم
صداها توی هم رفته اند
در باز می شود ، دختر می رود
من با مرضیه تنها می مانم
در ایستگاه بزرگ

این هم شد آدرس؟

چطور می توانی آدرسی به من بدهی
که خیابانی ندارد
ویرانه های شوش
پله هایی دارد که هر شب توی خواب مد می کند
تخت جمشید هم شد آدرس؟
ویرانه های پرسپولیس نیمی رویا و نیمی سنگ
خون گریه می کند کوروش
بروم شمال؟
رودخانه ها کوچک شده اند
روی ساحل، زباله ها
بوی تند فاضلاب و
پلاستیک
بطری ها
قوطی های زنگ زده
این هم شد آدرس؟
شن های سوخته ی جنوب
لیلاهایی دارد که نخل شده اند

نخلستان هم شد آدرس؟
تو بی رحمی
بی رحم مثل مادر بزرگ
وقتی با گوشه ی چادر بینی ام را پاک می کرد
بی رحم مثل پدر
وقتی در حمام عمومی ۱۰ بار سرم را می شست و
چنگ توی موهایم می کشید
مهربان مثل مادر
وقتی مرا می برد به حمام عمومی
بی رحم مثل سوزش صابون در چشم
فکر نمی کنی گم می شوم؟
زمین ،
درب قرمز هم شد آدرس؟

لوتو

نگران نباش

همین جمعه، لوتو برنده می شوم
شماره ها را فال گرفته ام از حافظ

۸۸-۶۷-۶۰-۵۷-۲۲

آن وقت می توانم خدا را بخرم

قرآن را طوری بنویسد

که دست کسی قطع نشود

چشمی از کاسه بیرون نرود

شما هم هر روز بوق سگ نروید در میدان

طناب و طناب بازی

من خواب دیده ام برنده میشوم

باور کنید!

بهشت

بوسه ای که می دهد ندا به سهراب
خوشه های انگور را در بهشت بارور می کند
انار سینه های فرشته ها فشرده می شود
ندا حامله است
خدا اما حسودی می کند

کتاب‌های آسمان

کتاب‌هایی که در آسمان نوشته شد
هوایی مان می‌کنند
ای بشقاب پرنده‌های نابکار

شعرهایی که من نمی فهمم

چرا شعرهایی می نویسی که من نمی فهمم؟!
ران های برهنه و سینه های لخت
موی سینه ها و خود ارضایی
چشم های خمار
شعرهای ساده می خواهیم
بدون عکس
گالش با چوقای شبانی چه می داند پست مدرن چه جانوری ست؟
من میگویم این روستا برق ندارد و مدرسه
این ها کفش می خواهند و نیمکت
بخاری های بی خطر
پل هایی که با طناب بافته شده
برای این بچه ها خطرناک است
مردم در صف های طولانی روزانه
الکساندر دوما نمی خوانند
تو محتوایت را از فیلم های هالیوود می گیری
گورکی هم کهنه است

گاهی چخوف در مترو زخمی تازه را باز می کند
اما کافی نیست
هیچکس صادق هدایت نمی شود
اما مردم نمی خوانند
ای کاش می شد اسم تمام خیابان ها را خیام بگذارم
خیام ۱
خیام ۲
خیام ۳
ولی این فقط یک اسم است
دلنوشته های های کوچکت را برای خودت نگه دار
با خط های کج بازی نکن
هیچ کارتن خوابی به نمایشگاه نقاشی نمی رود
پشت ترازوی وزن ، در پیاده رو باد می وزد
این کودک برشت را نخوانده ولی می فهمد
تو خوانده ای و نفهمیدی
حرفی بزن که ما بفهمیم
چیزی بگو که :
این زخم های بدون پانسمان درد را تحمل کنند

هیولا

شاخی که دارم را
زیر کدام کلاه زمستانی پنهان کنم؟
زبان دراز و لرزه های دندان
با سُم های پاهایم چه کنم؟
این دُم از پشت شلوار برجسته است
هرچه گن می بندم
نمی شود که نمی شود
چقدر اشانتیونِ عطر بزنم
در فروشگاه‌های که چپ چپ نگاه می کند به من
چقدر پر رو؟
کجا پناهنده شوم؟
اگر یکی بگوید موسیو :
فرانسوی چگونه جمعش کنم؟
یک وقت پلیس باران نشود؟
من بدون کارت
باید مثل مسابقه بپریم از درب مترو

هی یال را زیر شال می بندم
نیمی از من بگوید ماو
کمی از من نعره بزند
جیک جیکش پر از پرنده کند استیشن را
گنجشک بشوم : شیهه نمی شود کشید
بخزم روی راه پله
پوست بیندازم
بالهای عقاب برای کتف های کوچک من
بزرگ است
بزرگ .

حقوق بشر

تو با چشم هایت
لب هایت
ردیف دندان ها
موهای ریخته در تاریکی
برهنگی های سیاه و سپید
ناخن ها
مژه ها
رقص ها
بگو مگو ها
قهر ها ، آشتی ها
اخم ها ، بوسه ها
حقوق بشر را رعایت نکردی

زمین

کوه ها دندان های من هستند
اتوبان ها : روده ها
قطب ها : دو باسن سفید و
جنگل ها : موهایی که در طوفان
هر روز صبح بیگودی ستاره ها را از موهایم باز :
- دلبری می کنم رو ی گونه های ابر
شب ها خوابم نمی برد
توی دلم آتش
چشمم آب
رودخانه ها : اشک های من
دور خودم می چرخم
مجنونی دارم ، در سیاهی
بیابان نشین کهکشان های راه شیری است.

تاکسی تلفنی

الو، درود
تاکسی آزادی؟
همان آدرس قبلی، بله، ولی
یک راننده می‌خواهم با قدی بلند
ناخنش را ست کند با رنگ تاکسی
یک وقت روسری سر نکند؟
توی ماشین ویکتور خارا بگذارد
شجریان خودمان
با صدای مرضیه برویم جنوب شهر
جنوب را مثل فالیچه تا کنیم
بگذاریم صندوق عقب
ببریم سرپل تجریش بازش کنیم
گمرک قل بخورد تا پیچ شمیران
بچه های جوادیه برقصد در قللهک
چپ و راست شود برف پاکن ها
بعد بگوید قابلی ندارد
من هم بگویم چه خوب!
الو الو.....مرتیکه

تمرین

این شهر نه لیلا داره
نه چلوکباب
کار هم که نیست
ننه آقا هم فیمینیسک شده بدجوری
از وقتی که عین اله بسیجی شد
دیگه انگشت نمی کنم
دارم تمرین می کنم
تروریست بشم

چقدر بدهم بروید؟

می خواهیم زمین هامان را شخم بزیم
چکش ها را از انبار بیرون بیاوریم
پیچ و مهره ها را بشمریم
سندان ها را پایه ی میز کنیم و
با کارگران معدن لیوان به لیوان شویم
صدای ترقه بیاید
بوق و برف پاکن ها
بابا کرم برقصد و پیکان ها هوایی شوند
قلک ها را شکسته ایم
چقدر می گیرید بروید و دیگر نباشید؟

بیا

من پوتین هایم را در می آورم
تو سینه بندت را
من فانوسقه را باز می کنم
تو نارنجک سینه هایت را
من قطار فشنگ را از شانه ول می کنم
تو موهایت را
من از خط مقدم در می روم
تو بیا کنار اولین جاده
اولین آبادی
با جیب ارتشی
سرعت در اتوبان
جریمه می شویم و
مست رانندگی می کنیم
شب
مه بر شیشه ها و
دست روی دنده
دست تو , دست من
زیباترین خیانت است

در قهوه خانه ای بین راه
با تو زندگی می کنم روی دو صندلی
قول می دهم
از چشم های تو دفاع خواهم کرد
از اشکهایت
مثل مصدق از نفت .

آدرس من

این آدرس من است:
کره ی زمین
همه ی پنجره ها .

اینجا چه می‌کنم؟

می‌آیند با پاکتی آجیل و سیگار
طناب با صدای اذان می‌رقصد توی باد
چند نفر می‌روند روی چهار پایه و
آن پایین
پشت نرده‌ها
موبایل‌ها روی دست
دوربین ، خبرنگار
پنجره‌ها ، همسایه‌ها ، آمبولانس
بچه‌ها قبل از مدرسه ، ته جمعیت قد می‌کشند
چند دقیقه‌ی بعد جرثقیل مشکل را حل می‌کند
بالا می‌رود
پاها تکان می‌خورند
تا آخرین لرزه‌ها روی چنگک صبر می‌کنند
تنها مشکل این است : فاصله دور است
نمی‌توان به چشمها شان که می‌پرد بیرون
یا سفید می‌شود
بدون چشم مسلح نگاه کرد و لذت برد

همه می توانند ببینند و با خیال جمع
بروند سر کارشان
اس ام اس
بلوتوث

○

خلاصه می آید این طرف
غروب توی اینترنت ایم
شما که جرئت نمی کنید
اوکی

ما لایک می زنیم

کامنت پشت کامنت

اطلاعیه بیاید : امضا می کنیم

خیلی وقت است این کاره ایم

هی می گویند سال جدید

سال جدید

عجیب است : پس زمان دارد می گذرد؟

ای تقویم هزار چهره!

شمسی که با قمری قاطی بشود همین است دیگر!

میلادی اش هم به درد سگ نمی خورد

قمری ؟ حرفش را نزن

آبروی ما پیش این غربتی ها می رود

آن وقت ها اردیبهشتی بود و بوی بهار نارنج

آدم می فهمید چه خبر است!
حالا نه سببش سیب است
نه انارش انار
نمردیم و خارجی هم شدیم
با این کله های سیاه
حرص اینجا را بخوریم
حرص آنجا را بخوریم
مریض شده ایم
پیش هر دکتری که می رویم
فقط
آسپرین می دهد
که سگته نکنیم

تلفن به ایران

الو سلام مامان
چطوری بچه ها خوبن؟
ما هم خوییم همه سلام می رسونن!
الو الو
.....به خون گلوی حسین
به دو دست بریده ی ابوالفضل
به حق پنش تن
آب خوش از گلوتان پایین نره
الهی سرتونو بپرن بزارن رو سینه نون
دستتون قطع بشه
بال بال بزنین
مامان:
روی گردن ما هر کدام یه تصویر آویزونه
هر روز اونا رو
به آدم ها نشون می دیم
امضا می گیریم
من با حزب سوسیالیست کار می کنم
میانه ی خوبی با اکولو ندارم

اکثر ویک اندها می ریم یه اکتیویته انجام می دیم
چی؟
آدم گفتی نمی شم!؟
نشدم!
بچه های دیگر را من از راه به در کردم؟
من گوسفندم؟
قبول
تمام این ها اوکی
نفرینم نکن
الو مامان!!!!!!!
بیب
بیب
بیب
.....

اون دنیا

یعنی دوباره دار و درفش و زندان و بُطری؟!
پرونده ، منگنه ، تمبر ، بازجویی
دادگاه بدون وکیل
مثل سالِ شصت و هفت؟!
اعدامِ معدام هم که دیگه نداریم
چون مُردیم
فقط جهنم
هیزم
جیلیز و ویلیز

از همین قلم منتشر شده است

خوشه‌ی آفتاب

از این شاخه به آن شاخه

پیچ



Mehrdad Arefani